

ملل تسخیر شده

کامیل احمدی

من همیشه می خواستم از اسرائیل و فلسطین دیدن کرده و از راز پشت کشمکشهای موجود در این منطقه سر در بیاورم. کوردها الهاماتی را برای جنبش های خود در میان کشمکشهای فلسطینی ها پیدا کرده که بعضا و بطور دوره ای در نوشته ها، تفکرات و اشعار ما نمایان می شود. همزمان اسرائیلی ها نیز گاهی با کوردها در ادعای تاریخی شان نسبت به سرزمین همزادپنداری کرده اند. طی فرصتی دانشجویی من به عنوان یک کورد، دانشجو و همچنین شهروندی علاقه مند و جهانی دریافتم که زمان آن رسیده تا از این سرزمین در بحیوه ی کشمکشهای خاورمیانه دیدن کرده و با گروهی از دانشجویان برای بازدید از دانشگاه رام الله که خواهر خوانده دانشگاه ما در خصوصی طرحی در مورد اهمیت غذا در مردم نگاری ملل بودند همراه شدم. هنگام ورود به فرودگاه شهر تل آویو، اندکی احساس ناراحتی کردم. چرا که داستانهایی درباره روند بازرسی هنگام ورود شنیده بوده و بخشی از من انتظار مشکلاتی داشت، به خصوص که من دارای تابعیت بریتانیا، متولد کردستان ایران و بسیار سفر کرده بودم. با این وجود، زمانیکه مجبور به پر کردن فرمی بسیار طولانی و ارائه اطلاعاتی جامع درمورد همه چیز، از پدر و پدربزرگ و اسامی و تاریخ تولد تمام خواهر و برادرانم گرفته تا آدرس الکترونیکی، برای دریافت کارت ورود شدم اندکی غافلگیر شدم. زمانیکه من و همسفرانم به بخش اداری کنترل پاسپورت رسیدیم، همگی ما به سمت گوشه ای از سالن پروازهای ورودی هدایت شده و ماموری نه چندان خوش برخورد به ما گفت که باید مدتی صبر کنیم. آن مامور در تمام مدت فرایند خسته کننده بازرسی و کنترل از کنار ما جنب نخورد.



یهودیان و اعراب محلی در تل آویو

به ما گفتند که دلیل این انتظار طولانی انجام برخی بازرسی ها و کنترل دعوت نامه دانشگاهی ما بوده و بعلاوه منتظر فردی از بودند که قرار بود با ما مصاحبه کند. هنگام مصاحبه، سوالاتی در مورد زندگی شخصی، بریتانیا و پیشینه خانوادگی من در کردستان از من پرسیده شد. آنها همچنین در مورد دلیل سفرهای من به مصر، سوریه، مراکش، اندونزی و تقریبا تمامی کشورهای که به آنها سفر کرده بودم سوال پرسیدند. من یکی از تحقیرآمیزترین سفرهای پژوهشی خود را در این کشور تجربه کردم با وجود اینکه من متولد کشور و منطقه ای بودم که در مرکز تنشهای جهانی قرار داشت این حس بسیار ناخوشایند بود. بعلاوه تمامی سوالات ما درمورد چرایی و علت تمام این ماجرا تنها با کلمه امنیت پاسخ داده می شد. در نهایت، این فرایند فشرده پرسش و پاسخ باعث ناراحتی شده و من را واداشت تا آنها را به پیگیری قانونی تهدید کنم. در آخر تمامی ما در اولین مراحل ورود خود به یک سرزمین اسرائیلی بدون هیچگونه عذرخواهی و توسط یک فرودگاه خالی مورد استقبال قرار گرفتیم در حالیکه کیف ها و چمدانهایمان همچنان روی نقاله خاموش و متروکه تلبار شده بود. تابلو بزرگ "به اسرائیل خوش آمدید" که در بالای ورودی نصب شده بود برای ما تا حدودی کنایه آمیز بود. اولین احساس من این بود که با یک کلان شهر تمیز روبرو خواهم بود اما ورود ما مصادف شد با تعطیلات شبات یهودیان که نشان از این داشت که برای دسترسی به خیابانهای متروکه تل آویو مرکزی هیچ اتوبوسی وجود نداشت. برای من تعطیلاتی مذهبی از این گونه که در آن انجام همه کار حتی رانندگی قدغن باشد بسیار عجیب بود و من را به تفکر درباره عمق این دینداری در این کشور نوین واداشت. پس از استراحت و رفع خستگی پرواز بعداز ظهر برای صرف نهار به دنبال رستورانی گشتیم. در نهایت موفق شدیم به سختی رستورانی را پیدا کنیم که در روز شنبه باز بود و البته وجود افسران مسلح در درب ورودی رستوران که گاهی کیفهای افراد را بازرسی می کردند من را بسیار غافلگیر کرد. در آنجا من به شدت حضور نظامی در اسرائیل پی بردم. مشاهده موازاتی بین رخداد

هولوکاست و عملیات انفال در کردستان عراق برای من بسیار عجیب بود و من علاقه مند بودم تا جوانب دیگر این کشور را نیز کشف کنم.

روز بعد از موزه ی دیاسپورای (جوامع دور از وطن) یهودیان دیدن کردیم. ورودی تاریک و نسبتاً افسرده کننده موزه پر بود از شعارهایی که به بازدیدکنندگان مسئله ی قربانی سازی تاریخی یهودیان را تلقین می کرد. آنها جایی برای احساس عمق فاجعه هولوکاست و بی رحمی ای که به گرفتن جان میلیونها یهود منجر شده بود توسط بازدیدکنندگان باقی نگذاشته بودند.



نوشته ای در موزه دیاسپورای یهودیان در تل آویو

پس از آن خود را برای یک سفر 40 دقیقه ای به مقصد اورشلیم آماده کرده و در یک ایستگاه اتوبوس شلوغ به دنبال یک تاکسی اشتراکی یا شروت گشتیم. برداشت اولیه من این بود که این شهر با توجه به مذهبی بودنش زود به خواب فرو می رفت. متوجه شدم که اکثر فروشندگان در بازار قدیمی شهر اعراب فلسطینی بودند. بعضاً نیز یهودیانی ارتودوکس ملبس به جامه های سنتی سیاه رنگ در خیابانهای باریک و تاریک بازار قدیمی قابل رویت بودند. تجربه نخست ما در شهر تجربه ای پلیسی بود همراه با معاشرت با مقامات امنیتی مسلح که اغلب ما را متوقف کرده و با ما درباره کار خود گفتگو کرده یا از ما درباره کشمکش میان فلسطین و اسرائیل سوال می پرسیدند. زمانیکه برای صحبت با سربازان اسرائیلی به آنها نزدیک می شدیم، من متوجه نگاه عصبانی و نفرت آمیز محلی های فلسطینی شدم. همزمان که عکس می گرفتم نظر آنها را درباره وضعیت کلی اسرائیل و فلسطین جویا می شدم. دو تن از سربازان جوان که صرفاً به گفتگو با خارجی ها علاقه مند بودند در عوض علاقه ای به بحث سیاسی نداشتند. افسر مافوق آنها (که به گفته ی او والدینش از شهر بمبئی در هندوستان به اسرائیل مهاجرت کرده بودند) به حضور شدید نظامی به دلایل امنیتی در منطقه اشاره داشت که من را دقیقاً به یاد سوالات و جملات افسر پلیس در حین مصاحبه در فرودگاه انداخت.



افسران مسلح پلیس رو به دیوار مقدس

اولین توقف ما در روز بعد محله یهودیها در بخش قدیمی شهر بود که یکی از سه بخش منطقه اصلی به شمار می آید. از آنجا که همسفران من پیشینه ای مسیحی داشته و من در کشوری اسلامی بزرگ شده بودم، همگی به این توافق رسیده که خنثی عمل

کرده و محله ها را بدون در نظر گرفتن ارتباطات شخصی خود انتخاب کنیم. دیوار مشهور ندبه همیشه برای من جالب بود و من بی صبرانه منتظر دیدن آن بودم در حالیکه یهودیان با در دست داشتن تورات روبروی آن ایستاده و سر خود را هنگام راز و نیاز تکان می دهند. پس از اینکه در مسیر یک یاریامکه تهیه کرده و به زور تلاش کردم تا آن را بر روی موهای تازه اصلاح کرده خود جا بدهم، برخورد صمیمانه و محترمانه زائران یهودی که با زبان عبری با من صحبت کرده و تصور می کردند که من یک یهودی واقعی هستم مرا حیرت زده کرد. زمانیکه به طرف دیواری حرکت کردم که پس از قرن‌ها تنها قطعه باقی مانده از معبد اصلی بود با دیواری کاملاً خالی روبرو شدم که محل رشد علف های هرز بود. من مشاهده خود را با عکس گرفتن و رفت و آمد میان زائران جوان و پیر شروع کردم.



یهودیان ارتدکسی که روزانه برای مناجات به اورشلیم سفر می کنند.

گروهی بزرگ از نیروهای امنیتی مسلح به رهبری یک خاخام با صدای بلند در حال گریه و دعا بودند. در نزدیکی دیوار سعی کردم تا با یک یهودی ارتدکس ریش دار صحبت کنم. با انگلیسی دست و پا شکسته خود به من فهماند که پسرش مریض است و از هزینه درمان در اسرائیل گلایه مند بود. به من گفت که روزانه حدود 1 تا 1.5 ساعت صرف رفت و آمد به اورشلیم کرده تا خود را برای دعا و مناجات به دیوار برساند. پس از آن دو جوان یهودی یاموک به سر را ملاقات کردم که در حال نوشتن آرزوهای خود بر روی یک قطعه کاغذ بودند. آنها گفتند که پس از دعا و مناجات می توانند کاغذهای خود را با امید برآورده شدن توسط پروردگار در کنار تمامی آرزوهای دیگر جای دهند. دوست آنها به من گفت که خاخام ارشد ماهی یک بار تمام کاغذها را جمع آوری کرده و آنها را در زیر سایه دیوار می سوزاند. سپس دود به سوی آسمان و خداوند رفته و آن زمان تمامی آرزوها در نهایت به وقوع می پیوندد. زمانیکه آنها متوجه شدند من یک کورد متولد ایران هستم علاقه بیشتری نشان داده و می خواستند بدانند که آیا ایران هنوز از اسرائیل به عنوان تومور خاورمیانه یاد می کند. از این طریق آنها هوشمندانه از سوالات من درباره تنشهای میان اسرائیل و فلسطین طفره رفته و در عوض نظرات من در این باره را جویا می شدند.

سپس به یک مرد یهود ترک نزدیک شده که در حال دعا کردن بود و شروع به حرف زدن به زبان ترکی کردم. زمانیکه فهمیدم او کاملاً در مورد مسئله کوردها آگاهی داشت کاملاً شوکه شدم. از او در مورد کشمکش میان اسرائیل و فلسطین جویا شدم و او معتقد به گفتگو و راه حلی مبنی بر تاسیس دو کشور بود. نسبت به مسئله کوردها و ترکها در ترکیه نیز عقیده ای مشابه داشت. او همچنین کمک فراوانی به من کرد و جزئیاتی در مورد چگونگی و زمان مناجات به عنوان یک یهودی و همچنین متعلقات لازم در اختیار من قرار داد. محل مناجات در کنار دیوار برای زنان و مردان توسط یک حصار فلزی مجزا شده بود. با این وجود، صدای دعا و مناجات زنان همچنان شنیده می شد و نگیانان هنگام ورود به زائران زن می گفتند که چگونه خود را با لباس مناسب ببوشانند. پس از آن از چهار کنیسه سفاریدیها در آن منطقه بازدید کردیم که قدیمی ترین در اورشلیم بوده و به زمان معبد دوم باز می گردد.



جوانی مسیحی در حال مناجات بر مزار مسیح در کلیسای مقبره مقدس

بعد از ظهر آن روز زیر آفتاب سوزان و از طریق گذرگاه های باریک سوق به مسیر خود به سمت محله مسیحی ها و کلیسای مقبره مقدس ادامه دادیم. می توان گفت که این مسیر به جرات توریستی ترین و همینطور جمع و جور ترین ناحیه شهر قدیمی بود. به گفته ی برخی کلیسای مقبره مقدس به عنوان آخرین محل استراحت مسیح بوده است. مقبره مسیح توسط یک کشیش عرب زبان مورد محافظت و نگهداری قرار داشت که به بازدیدکنندگان اجازه نمی داد تا زمانی بیش از زمان خود صرف مناجات یا روشن کردن شمع کرده و همچنین با پوشش نامناسب و یا نپوشاندن دست ها و پاها باعث توهین شوند. مقبره مورد نظر کوچک، تاریک و با نور شمع روشن شده و فضای داخلی آن با عود معطر است. طراحی آن نیز در مقابل طراحی کلیسای اطرافش بسیار ساده است. پس از آن قصد داشتیم از کلیسای یوحنا معمدان دیدن کنیم که به اصطلاح قدیمی ترین کلیسای موجود در اورشلیم بوده و در زمان جنگهای صلیبی توسط شوالیه ها مورد استفاده قرار می گرفته است. اما متأسفانه کلیسا تعطیل و متروکه شده بود و فقط قسمت بیرونی گنبدی شکل و گچ بری شده آن از طریق مسیری قابل دسترس در سوق قابل رویت بود که بسیار کوچک و تقریباً گمشده بود.

برای ذخیره کردن عکس های خود در یک صفحه فشرده و همچنین اطلاع از اخبار روز جهان به یک کافی نت در سوق رفتم که توسط یک جوان فلسطینی اداره می شد که در آن لحظه سخت مشغول خوش و بش با یک دختر یهودی برزیلی بود. در حالیکه مشغول کپی کردن صفحه های من بود با هم گفتگو کرده و من نظر او را در مورد دورنمای صلح در اورشلیم پرسیدم. او معتقد بود تا زمانیکه زندگی مساعد بوده و اسرائیلی ها نیز از اورشلیم شرقی بیرون روند، امکان گفتگو وجود دارد. اما مطمئن نبود که این مسئله در زمان حیات او اتفاق بیفتد. او گفت: «اگر از من بپرسی، همه ی افراد مذهبی با هر دین و مذهبی در این منطقه افرادی دیوانه بوده و باعث همه ی این مشکلات هستن». وقتی که به محل اقامت خود بازگشتیم با یک زوج جدی وارد بحث و گفتگو شدیم که زمان خیلی بیشتری از ده روز سفر ما در حال سفر در فلسطین و اسرائیل بودند. مرد فرانسوی گفت: «ببین، من اهل فرانسه ام و این چیزارو درک نمی کنم. این نوع از نفرت عمیق از هر دو طرف. در آخر تصمیم گرفتم که فقط یاد بگیرم و تجربه کنم. سعی نکن از ماجرا سر در بیاری، وگرنه مغزت سوت میکشه». من با توجه به وجود شباهت هایی میان این مسئله و تنش کوردها جواب دادم که: «من به خاطر پیش زمینه خودم میتونم این احساس نفرت رو درک کنم. چرا که من هم این نوع نفرت کورکورانه رو تو تجربه کردم، درست وقتی که با دنیایی که این نفرت درش متولد شده بود رابطه ای نزدیک داشتم».

صبح روز بعد به سمت آخرین مناطق دیدنی شهر یعنی محله مسلمان نشین ها حرکت کردیم. مسجد الاقصی و قبه الصخره از مقدس ترین مناطق در دین اسلام به شمار می آیند.



وقت نماز ظهر در مسجد/لاقصی و قبه الصخره که زنان در کنار مردان به دعا و مناجات می پردازند

این دو بنا درست در بالای دیوار جنوبی قرار داشته و از طریق یک پل پیاده رو طویل که از بالای محل مناجات یهودیان می گذرد قابل دسترسی هستند و افراد پیش از ورود به طور خیلی سخت گیرانه مورد بازرسی بدنی توسط دستگاههای فلز یاب قرار می گیرند. پس از ورود به میدان اصلی، زیبایی گنبد طلایی خیره کننده است. هرچند که آن محل برای من بیشتر یادآور خاطرات کودکی ام بود زمانیکه جوانان فلسطینی در تظاهرات سنگ پرتاب می کردند و بعضا با گلوله سربازان اسرائیلی پاسخ می گرفتند. تظاهراتی که با مخالفت آریل شارون برای ورود به مسجدالقصی شدیدتر شده و دلیل اصلی شروع انتفاضه جدید بود. من تمامی این صحنه ها را بارها در دوران کودکی و نوجوانی در اخبار دیده بودم. تصمیم گرفتم که وارد مسجد شوم اما نگهبان به من گفت که مسجد فقط به روی نمازگزاران باز بوده و باور نمی کرد که من یک مسلمان هستم. او از من کارت شناسایی خواسته و سپس برای بررسی بیشتر من را به مافوق خود ارجاع داد که او نیز برای اطمینان از من خواست تا آیاتی از قران را بازگو کنم. پس از اندکی مکث تلاش کردم تا چند خط را که به یاد داشتم بازگو کنم.

اما در آخر حین خواندن کمی تیق زده و به لکنت افتادم که ناگهان افسر مربوطه راضی شده و اجازه داد وارد شوم. با این حال کاملاً متقاعد نشده و من را با یک محافظ به داخل هدایت کردند که در تمام مدت با من همراه بود. آنها به من اعتماد نداشته و گفتند که به دلیل ترس از بمب گذاری یا حمله ورود یهودیان و مسیحیان قدغن است. آنها بخشی از مسجد را به من نشان داده که هدف آتش مهمات قرار گرفته بود (مثل یک پنجره منفجر شده) و به گفته آنها نمازگزاران توسط گاز اشک آور ارتش اسرائیلی مورد حمله قرار گرفته بودند. اندکی احساس کردم که کل مجموعه تحت محاصره بود چرا که تمام نقاط ورودی توسط افسران مسلح اسرائیلی پر شده بود. همانطور که در حال خارج شدن بودیم، این افسران مشغول چک کردن مدارک شناسایی زوج جوانی بودند تا از مسلمان حقیقی بودن آنها اطمینان حاصل کنند.



ورودی و خروجی مسجد توسط نیروهای پلیس اسرائیل کنترل می شود

بعد از ظهر آنروز ما با یک شاعر و روشن فکر اسرائیلی به نام گابریل ملاقات کردیم که البته من قبلا به واسطه یکی از همسایگانم در لندن از طریق ایمیل با او آشنا شده بودم. او دولت اسرائیل را کاملا مورد انتقاد قرار داد و معتقد بود که خیلی از افراد نیز با او هم نظر هستند. و اینکه کل کشمکش ها و روند صلح توسط گروهی کوچک اما با نفوذ از نظامیان محافظه کار مثل آریل شارون تسخیر شده بود. پس از آن او بدین مسئله اشاره کرد که رخدادهایی همچون متارکه اخیر غزه بدون وجود چنین سیاستهای مستبدانه ای هرگز امکان پذیر نبود. چرا که جامعه مضطرب و کج خلق اسرائیل در محافظه کاری خود به دنبال اطمینان است. گابریل همچنین معتقد بود که انجام چنین اقدامی توسط یک دولت لیبرال تر مطمئنا کشور را به جنگ سرد می کشاند.

روز بعد محل اقامت خود را به مقصد رم الله ترک کرده تا اولین تجربه واقعی خود از زندگی فلسطینی را در کرانه غربی بدست بیاوریم. در طول مسیر در اتوبوس، در دو طرف دیوارهای بتنی عظیمی قابل مشاهده بود که با گرافیتی هایی به زبان عبری، انگلیسی، عربی، اسپانیایی و دیگر زبانها منقوش بود که بعضی از آنان در حمایت از حماس و نهضت فلسطین بوده و برخی توسط کوله پشت گردهای صلح طلب نوشته شده بودند. محدوده دیوار ها و منطقه ایست بازرسی یک هرج و مرج واقعی بود؛ شلوغ، کثیف و آلوده و پر از تاکسی ها و اتوبوس هایی که دائما مسافرانی را از نقاط مختلف کرانه غربی به مقصد اسرائیل و بالعکس جابجا می کردند. یکی از همسفران من این فضا را به سیاره ای در هم و بر هم همانند یکی از فیلمهای جنگ ستارگان یا به عبارت دیگر کاملا فرای این دنیا تشبیه کرد.



کالندیا یکی از طولانی ترین ایست های بازرسی است برای کنترل افراد به مقصد کرانه غربی و فقط به روی آن دسته از اسرائیلی ها باز است که دارای مجوز سفر هستند

این نقطه که به کالندیا معروف است یکی از طولانی ترین ایست های بازرسی برای کنترل روزانه افراد به مقصد کرانه غربی است. به همین دلیل، به سرعت در واژگان مسافران به فلسطین (حتی آنان که به صورت کوتاه مدت سفر می کنند) بدنام می شود. آن دسته از افراد که قصد عبور از این نقطه را دارند باید از تونلی طولانی گذر کرده که از هر دو طرف توسط حصارهایی فلزی شبیه به میله های زندان محصور است. شرایط عبور از جهت مخالف به سمت اسرائیل بیشتر شبیه به شرایط آغل دام هاست که در آن افراد خوش شانسی که دارای مجوز عبور هستند پس از عبور از دروازه های فلزی تحت بازرسی های امنیتی طولانی و فشرده قرار می گیرند. در طرف دیگر نیز کل این فرآیند تکرار می شود؛ محلی مملو از تاکسی هایی که همچون شاهین به دنبال مشتری هستند. تفاوت قابل توجه دو طرف در این است که در کرانه غربی نبود قابل توجه نیروهای امنیتی حتی از جانب مقامات فلسطینی کاملا حس می شود. از این طرف دیوار یک برج مراقبت قابل مشاهده بود که پر از ترشحات رنگ بود؛ نمایشی رنگارنگ از مخالفت جمعیتی که ابزاری اندک برای ابراز خود دارند.



دیوار کرانه غربی که به گفته جمعیت سازمان ملل غیر قانونی است

رم الله شهری شلوغ و پر هیاهو و پر جمعیت ترین شهر فلسطین است. حضور حکومت خود گردان فلسطین که فقط با کلاشینکف های قدیمی مسلح هستند در خیابان های این شهر به خصوص غروب ها به وفور مشاهده می شود. برای گفتگو با بعضی از این ماموران ایستادیم که معمولا علاقه نشان می دادند، هرچند که فقط یکی از آنها می توانست به انگلیسی دست و پا شکسته صحبت کند. زمانیکه در مورد حضور نیروهای اسرائیلی در کرانه غربی از او پرسیدیم، توضیح داد که در حال حاضر اکثر امنیت رم الله توسط نیروهای امنیتی فلسطین تامین می شود. اما جمله خود را مشروط کرده و گفت که: «بعضی اوقات شب ها آمده و چندین نفر را دستگیر کرده و ما دخالتی نمی کنیم. این صلح است.» سپس شانه خود را بالا انداخت و حرفش را تمام کرد.

همانطور که در خیابان راه می رفتیم مردی را دیدیم که یک لباس سنتی عربی و عقال بر سر به شیوه عرفات به تن داشت. او مصمم بود که خانه خود را به ما نشان دهد که ادعا می کرد به خاطر فعالیت سیاسی خودش و پدرش توسط نیروهای اسرائیلی تخریب و غصب شده بود. او به ما گفت که خانه اش فقط 300 متر با محل ما فاصله داشت که البته بیشتر از آن بود. قصد داشت که برای انتخابات محلی نامزد شود و مدعی بود که به عنوان یک معلم سابق تمام شاگردانش و همکارانش از او حمایت می کنند. همانطور که به زباله های ریخته شده توی خیابان اشاره می کرد، گفت زمانیکه ملتی در شرایطی بدون امید و قدرت نسبت به زندگی خود زندگی کنند دیگر به محیط اطراف خود، زندگی خود و یا حتی گاهی شرایط جسمی خود توجه ندارند.



تصاویر صدام حسین و عثامه بن لادن در یکی از خیابانهای رم الله که منتظر مشتری بودند

او عقاید خشکی نسبت به زنان داشت و معتقد بود که آنها موجوداتی احمق بوده که فقط به فکر آرایش هستند. همچنین به هیچ وجه به امکان صلح بین فلسطین و اسرائیل اعتقاد نداشته و اصلا به اسرائیلی ها علاقه و اعتماد نداشت. سپس ادامه داده و گفت که به نظر او صدام حسین فردی خوب بوده و در جامعه ای تفرقه افکن همچون عراق تنها راه حکومت همین بود.

زمانیکه خواستم او را به چالش کشیده و در مورد خشونت هایی که صدام علیه کوردها و شهروندان عراقی در حلبچه یا انفال مرتکب شده بود حرف بزنم، به راحتی من را نقض کرده و گفت که: «اون بوش احمق هم در عراق خیلی ها رو کشت و اینکه همه کاملاً مثل عسل نیستن». همسرش راغب به ملاقات و صحبت با ما نبود و ما پس از صرف یک فنجان قهوه سیاه عربی با او خداحافظی کرده و برای او در انتخابات پیش رو آرزوی موفقیت کردیم. فردا صبح قبل از ترک هتل برای اولین بازدید خود از دانشگاه، دوست جدید ما تلفنی از ما دعوت کرد تا او را در سفری به نابلس همراهی کنیم. اما من دعوت او را رد کرده و گفتم که برنامه های دیگری از طرف دانشگاه برای ما تدارک دیده شده است.



مقبره یاسر عرفات که به عقیده بسیاری مانع اصلی صلح بود در منطقه ای که در زمان حیات در آن محاصره بود

سپس به سمت مقبره یاسر عرفات حرکت کردیم؛ مقبره ای تمیز و ساخته شده از سنگ مرمر تازه و درخشان و شیشه که با تضاد کامل در فضای کهنه و پوسیده اطرافش بود. مقبره توسط دو تن از نیروهای خودگردان فلسطین نگهبانی می شد که با حضور ما گارد نسبتاً رسمی تری به خود گرفتند. در طول بازدید از مقبره تنها گروه توریست خارجی (گروهی ژاپنی) که در کرانه غربی حضور داشت را ملاقات کردیم. خود مقبره در محلی ساخته شده بود که یاسر عرفات که به عقیده بسیاری مانع اصلی صلح بود در زمان حیات بیش از یک سال در آن محاصره شده بود. هر تصویری که یاسر عرفات در خارج از فلسطین داشته باشد، به هر حال مقاومت فلسطینیان را با آن عکس معروفش ملیس به چفیه فلسطینی بسیج کرد. در این باره گفتگویی طولانی با یکی از اعضای بالا رتبه نیروهای خودگردان فلسطینی داشتم که در نیروی دریایی نیجریه نیز خدمت کرده بود. او معتقد بود اگرچه حکومت خودگردان فلسطین با وجود منابع محدود راه درازی در پیش دارد، اما عقب نشینی کامل اسرائیلی ها از کرانه غربی می تواند هم صلح و هم مدیریت لازم و کوتاه مدت نظامیان حزب الله و حماس را برای نیروهای خودگردان به ارمغان بیاورد.



حامیان رئیس جمهور فلسطین ابو مازان در جشنواره آزادی غزه

پس از آن به شهر هبرون سفر کردیم که به عنوان محل جنگهای خونین بین ساکنان فلسطینی و اسرائیلی آنجا مشهور بود. ما از شهر قدیم هبرون که به عنوان زادگاه ابراهیم یکی از شخصیت‌های مهم در دین یهودیت، مسیحیت و اسلام و همچنین قابل احترام برای 700 یهودی ساکن در آن منطقه دیدن کردیم که توسط اسرائیلی ها کنترل می شد. هنگام ورود تحت بازرسی شدیدی قرار گرفته و کارتهای شناسایی خود را از طریق یک کشو به افسری که نمی دیدیم تحویل دادیم. پس از ورود به شهر با خیابانهای خالی و پر از سکوت و البته افسران مسلح در هر گوشه و کنار روبرو شدیم. در اینجا با بالاترین حد پوچی رژیم اسرائیل روبرو شدم؛ شگفت زده از مردمی که خود تجربه ای تلخ همچون هولوکاست را پشت سر گذاشته و هم اکنون رو بر گردانده و شرایط را همچون شرایط گتو جنگ جهانی دوم برای دیگران کرده است. در بدو ورود دسته ای سرباز مسلح و آماده باش در طول خیابان در گذر بودند و درست چند متر آن طرف تر دو پسر بچه بی توجه به خشونت جاری در اطراف مشغول بازی بودند. سپس به سوی تنها محل توریستی هبرون یعنی مقبره ابراهیم و سارا حرکت کرده که پس از قتل عام 29 مسلمان نمازگزار توسط یک نظامی در سال 1995 به یک مسجد و یک کنیسه تقسیم شده بود. برای ورود مجددا باید مورد بازرسی بدنی توسط فلزیاب قرار می گرفتیم که البته این بار سوال از مذهب نیز به آن اضافه شده بود که همه ما به اکراه خود را پیرو مذهب نسبتاً بی طرف مسیحیت معرفی کردیم. تور درون مسجد که در ازای پرداخت اندکی پول توسط یک فرد میانسال فلسطینی انجام شد بسیار سیاسی بوده که بیشتر به جای گلوله های درون دیوارها توجه داشته و از جنبه تاریخی کاملاً به دور بود. پس از آن من مدتی را صرف صحبت کردن با یک سرباز اسرائیلی کردم که احساسات خود را به راحتی ابراز می کرد.



شهر قدیم هبرون که توسط ارتش اسرائیل از دیگر نقاط هبرون جدا افتاده است

آن سرباز به من گفت که حفاظت از کشورش وظیفه اوست و امکان صلح بین اسرائیل و فلسطین ممکن نبوده و او نیز از چنین چیزی استقبال نمی کند. گفت که شخصا از تمام فلسطینی ها متفر بوده و به هیچ کدام اعتماد ندارد. شش تا از دوستان صمیمی او کشته شده بودند. «این اتفاق برای همه افتاده. اگر از یک بچه ی فلسطینی مثل من بپرسین اون هم همین رو میگه. شاید اون هم شش تا دوست داشته که کشته شدن. همه ی ما انتقام می‌خواهیم.» او همچنین به ما پیشنهاد کرد که اگر می خواهیم صبح زنده از خواب بیدار شویم شب را در هبرون به خصوص در هتل عربی نمایم. در حین عبور از یک ایست بازرسی سنگین دیگر نزدیک به خروجی مسجد دو جوان را دیدیم که دستهای خود را جلوی خود جمع کرده و سرشان را به نشانه شرم به پایین خم کرده و رو به یک دیوار ایستاده بودند؛ درست مثل تنبیه بچه ها در قدیم. سربازان نیز به صورت عادی تفنگهای خود را به پشت این دو نفر نشانه رفته بودند. هنگام عبور از خیابانهای متروکه که قبلاً یک بازار شلوغ و پر رفت و آمد بود با اعضای یک گروه ناظر متشکل از شش دولت اروپایی ملاقات کردیم. آنها گفتند که چنین صحنه هایی رایج بوده و ادعا کردند که این راهی است برای القای حس سخت گیری در سربازان اسرائیلی نسبت به شهروندان فلسطینی حاضر در منطقه اشغال شده.

در راه برگشت با یک مرد فلسطینی آشنا شده که ما را برای صرف قهوه به خانه اش دعوت کرد. از نظر او شرایطی که ما در شهر قدیم هیرون مشاهده کردیم نسبتاً خوب بود. او ادامه داد که همین شرایط دو سال پیش در طول انتفاضه و همچنین حمله های دو طرف آنچنان بد بود که او و خانواده اش گاهی اوقات به مدت 5 روز متوالی از ترس خانه را ترک نمی کردند. پس از عبور از ایست بازرسی ها و دروازه ها اواخر شب بخش اسرائیلی شهر هیرون را ترک کرده و قبل از اینکه فردای آن روز زنده بیدار شده و هیرون را به مقصد آریحا ترک کنیم در یکی از دو هتل موجود شب را سپری کردیم.



گفت که شخصا از تمام فلسطینی ها متنفر هست و به هیچ کدام اعتماد ندارد. شش تا از دوستان صمیمی من کشته شدن. این اتفاق برای همه افتاده. اگر از یک بچه ی فلسطینی مثل من بپرسین اون هم همین رو میگه

پس از بازگشت به اورشلیم من با یک مغازده دار کورد یهودی آشنا شدم که به گفته ی خودش اصالتاً اهل کردستان عراق بود. جلیل زبان کوردی بلد نبود اما به هر حال ما دست و پا شکسته به زبان عربی با هم گپ زدیم. او می گفت که در اسرائیل یهودیان کورد زیادی زندگی می کنند که همگی از ایران یا کوردستان عراق آمده اند. هرچند که مراقب بود تا وارد بحث سیاسی نشود و علاقه ای به سوال در مورد کوردها نیز نشان نمی داد.

در طول باقی دوران اقامتمان داستانهای شبیه زیادی از افراد شنیدم؛ مثلاً در هتل عجیب و غار مانندی در آریحا که شبی را در آن سپری کردیم با صاحب هتل آشنا و وارد گفتگو شدیم. او تعریف می کرد که 300 سرباز اسرائیلی دوستش را در آن باغ پس از شش ساعت مقاومت و محاصره ی هتل کشتند. چرا که بنا به گزارشاتی او و دوست مسلحش که هر دو از حامیان الاقصی بودند در حال نقشه کشیدن داخل هتل بودند. سپس جای زخم 4 گلوله را روی بدنش به ما نشان داد. روز بعد برای شرکت در تظاهراتی توسط رئیس جمهور فلسطین ابو مازن (که پس از متارکه غزه محمود عباس شناخته می شد) در شهر رم الله در کنار مقبره یاسر عرفات برگزار می شد مجدداً از دروازه های موسوم به کالیدایا عبور کردیم. برخی از دیپلمات های خارجی و رهبران مذهبی نیز در این گردهمایی که بیشتر جنبه جشن داشت و البته به خوبی هم برگزار نشده بود حضور داشتند.



رئیس جمهور عباس در حال سخنرانی در مراسم رم الله؛ قرار است که کرانه غربی و اورشلیم آزاد شوند

تا زمان عزیمت من دیگر نسبت به موقعیت و جزییات کشمکش بین اسرائیل و فلسطین مطمئن نبودم، مسئله ای که شاید یکی از اهداف من از این سفر بود. با این وجود با یاد آوری تحقیرهایی که هنگام ورود به کشور و همچنین خروج (چمدانهای ما را پس از پرواز نگه داشته و آنها را سه روز بعد ارسال کردند) از طرف نیروهای امنیتی نسبت به ما اتفاق افتاد، شاید می توانستم بخشی از عصبانیت و تحقیری که فلسطینی ها هر روز تجربه می کنند را درک کنم. همزمان سعی کردم تا احساس یهودیان عادی به خصوص ترس کشته شدنشان به خاطر صرف اسرائیلی بودن را درک کنم؛ همچنین احساس دولتشان که به گفته ی گابریل (شاعریهودی) توسط صدای مشروط گروهی کوچک از نظامیان محافظه کار و مورد حمایت ارتش تسخیر شده بودند. مسلماً می توان همین مسئله را در به نوعی در مورد حماس و حزب الله برای طرف فلسطینی نیز تکرار کرد. پس از بازگشت این مسئله را با یکی از آشنایان انگلیسی (یهودی) خود در میان گذاشتم که می گفت هرگز برای دیدن اسرائیل احساس راحتی نکرده و نخواهد کرد. من هنوز از تجاربی که در این سفر داشتم و تعریف آنها شوکه بودم و آنها را با تجربه های گذشته حین سفر به دیگر نقاط منطقه خاورمیانه مقایسه می کردم. به پیشنهاد او تلاش کردم تا عصبانیتی که به تازگی تجربه و احساس کرده بودم را به منظور انعکاس زندگی افراد ساکن در آن منطقه و شرایط واقعی آنجا به شکل مقاله و یادداشت سفر به رشته تحریر درآورم. هرچند که هیچ نوشته ای نمی تواند عدالت را در مورد آنچه من در آنجا مشاهده و تجربه کردم به جا آورد و همچنین در مورد حس حیرتم از اینکه این رخدادها بدون هیچ فریادی رساتر از جانب جهانیان به قوت خود باقی خواهد ماند.

© Kameelahmady.com